

دربین

بابام را نکشید!

دکتر جعفر رشادتی

وارد صحنه که می شوم جمعیت زیادی رامی بینم که آن جاحضور دار ندعده ای دور جنازه جمع شده وعده ای هم قاتل را محاصره کرده اند.قاتل که کسی جز شوهر مقتول نیست چنان مظلومانه به جنازه همسرش زل زده که گویی از همه چیز بی اطلاع است تحقیق که می کنم بچه های آن هامی گویند: آقای قاضی همه چیز دریک لحظه اتفاق افتاد، مادر وسط اتاق باچرخ خیاطی ورمی رفت که پدر از در وارد شد و فقط گفت: ناهار حاضر نیست؟ بعد به آشپزخانه رفت جاقو را برداشت و به طرف مادر آمد تا ما بنجیم ضربات جاقو بر بدن مادرمان فرودامد...

از بچه هامی خواهم آرامش خود را حفظ کنند، ولی غم مرگ مادر چنان در آن هاتاثیر گذاشته که اجازه نمی دهند پدر شان را از محل حادثه به حوزه انتظامی منتقل کنیم. می گویند: «پدرمان همین الان وبادست های خودمان باید اعدام شود.» با مساعدت بستگان دیگر مقتول، بالاخره فرزندان او اراضی می کنیم که صحنه را ترک کنند وخود به همراه متهم پس از بازدید از صحنه عازم حوزه می شوم.

وقتی از مرد می پرسم چرا همسرت را کشتی؟ لحظاتی سکوت می کند وقطره های اشک از چشمانش سر زیر می شود، پاسخی برای گفتن ندارد.

نگاهی به من می کند و می گوید: راستش آقای قاضی پشیمانم، همسر مرا خیلی دوست داشتم، امروز هم نمی دانم چرا این کار را کردم ولی همسر مرا به اندازه خودم دوست نداشتم. به او می گویم جوابت منطقی وقانع کننده نیست وواقعاً چه جواب منطقی برای فرزندان ت داری؟ پاسخ نمی دهد و از من می خواهد که هر چه زودتر او را اعدام کنیم...

دو روز بعد همه فرزندان او در شعبه حاضر می شوند. از آن هاسوال می کنم: شکایتی از پدرتان دارید یاخیر و آیا قصاصی او رامی خواهید؟ نگاهی به هم می کنند وگویی هر یک منتظر است تا ببیند دیگری چه می گوید. سکوتشان بر ایم تعجب آور است. روز حادثه همین ها از من می خواستند تا پدر را به دست آن هابسیارم ولی امروز...؟

دختر ۱۴ ساله متهم سکوت غمباری را که بین آن ها حاکم است می شکند:

«راستی آقای قاضی بابام رامی کشید؟»

به او پاسخ می دهم که ما مجری قانون هستیم حق قصاص متعلق به شماست. صدای دختر دیگر همه نگاه ها ربه سوی او جلب می کند:

«خوب آقای قاضی اگر بابا را بکشید آن وقت چه کسی از داداش کوچولویمان نگهداری می کند؟»

باشنیدن این جمله بقیه فرزندان مقتول شروع به گر به می کنند.

« نه آقای قاضی در سته که بابا، مامان را کشت ولی ما اورا نمی کشیم، ما اورا ببخشیدیم...» فرزند آن با عاطفه، پدر بی عاطفه خود را بخشیدند ولی آیا این پدر برای فرزندان خود که از این پس سایه مادر بالای سر شان نیست، پاسخ مناسبی خواهد داشت؟

داستان دروغ یک قتل

برای انتقام از خواهر



تاریخی که پسر جوان برای مرگ پدرش ادعا کرده با تاریخ فوتی که ثبت شده متفاوت است و کار شناسان در گزارش فوت نیز مرگ عادی را اعلام کرده اند.

پسر جوان وقتی در برابر اظهارات خواهرش و مدارک پلیسی قرار گرفت لب به سخن گشود و گفت: سال ها قبل یک سیم کارت کد یک خریدم اما چون سن کمی داشتم نمی توانستم آن را به نام خودم کنم به همین دلیل شماره را به نام خواهرم کردند و در این سال ها سیم کارت در اختیار خواهرم بود تا این که چندی قبل از خواهرم خواستم سیم کارت مرا پس دهد که او رقم را گوش نکرده به همین دلیل تصمیم گرفتم با این داستان سربازی از او انتقام بگیرم که نقشه ام ناکام ماند.

بنا بر این گزارش، با اعتراف این پسر جوان، پرونده دروغین جنایت خانوادگی منخومه شد.

دختر جوان که در رویای رسیدن به پسر عمویش وقتی دید خواهرش با او سر سفره عقد نشست دست به اقدام شومی زد. این دختر حسود پس از سال ها سکوت عاشقانه، خواهرش را تایک قدمی طلاق کشاند.

عشق یک طرفه

ماجرای این پرونده به سال ۹۰ بازمی گردد زمانی که دختر ۲۰ ساله ای به نام «سمیرا» دلباخته پسر عموی ۲۷ ساله اش «سیامک» شده بودو در رویای جوانی اش ازدواج با او را در ذهن می پروراند.

سیامک، کارشناس کامپیوتر و دریک شرکت خصوصی مشغول کار بود. او در بین جوان های فامیل پسری شیک پوش و موفق به شمار می رفت. این در حالی بود که نگاه سیامک به سمیرا مثل خواهرش بود. آن ها رابطه صمیمی و گرمی داشتند به همین دلیل دختر جوان فکرمی کرد سیامک نیز دلباخته او شده است.

سمیرا به خاطر این که بتواند خودش را به پسر عمویش ثابت کند به سختی درس می خواند تا این که در رشته کامپیوتر قبول شد و در شرایطی که چند خواستگار داشت به همه آن ها جواب منفی داد و هر روز لحظه شماری می کرد تا پسر عمویش به خواستگاری اش بیاید.

مراسم خواستگاری

مدتی گذشت و سمیرا شنید که سیامک و خانواده اش برای مراسم خواستگاری به خانه شان می آیند، آرام و قرار نداشت و از خوشحالی از خود بی خود شده بود اما وقتی شنید سیامک قصد دارد با خواهر بزرگ ترش «سمانه» ازدواج کند دنیای روی سرش خراب شد.

مراسم خواستگاری بر گزار شد و سمانه نیز به این درخواست جواب مثبت دادو خیلی زود این زوج جوان به خانه بخت رفتند. این در حالی بود که هیچ کس از عشق و علاقه سمیرا به پسر عمویش خبر نداشت.

مدتی گذشت. یکی از همکلاسی های سمیرا که وضعیت مالی خوبی داشت به خواستگاری اش آمد و این دو جوان با هم ازدواج کردند اما سمیرا هیچ حسی به «امیرعلی» نداشت و تنها برای فراموش کردن عشق و علاقه اش به سیامک با او ازدواج کرد.

امیرعلی به خاطر شرایط مالی خوبی که داشت جشن عروسی باشکوهی بر گزار کرد و همه فامیل دختر جوان به این مراسم حسادت کردند و می گفتند که سمیرا خوشبخت شده است، این در حالی بود که سمیرا هیچ حسی به این ازدواج نداشت.

روز ها گذشت و سمیرا صاحب فرزند شد و زندگی عادی خود را داشت و رابطه اش نیز با خواهرش خوب بود به حدی که وقتی سمانه نیز فرزند ی به دنیا آورد سمیرا به بهانه نگهداری خواهرزاده اش به خانه آن ها می رفت و بیشتر از همه از این که می توانست در این فرصت ها سیامک را ببیند خوشحال بود.

۷ سال بعد

دسیسه یک خواهر در عشق ممنوعه



هفت سال از ازدواج سیامک و سمانه می گذشت تا این که زن جوان به رفتار های شوهر شیک پوش اش شک کرده بود، گاهی اوقات تلفن های مر موزی به سیامک می شد و مرد جوان وقتی گوشی را برمی داشت زنی شروع به صحبت می کرد و سیامک هر بار که در حضور همسرش به او تلفن می شد گوشی را قطع می کرد.

سمانه به شوهرش شک کرده بود. حتی چند بار وقتی از محل کارش به خانه باز می گشت در اتاقشان لباس و وسایل آرایش زنانه می دیدو وقتی ماجرا را از سیامک پیگیری می کرد او به جز چهره بهت زده و متعجب حرفی برای گفتن نداشت.

زندگی بین سیامک و سمانه رو به تخریب بود و زن جوان که دیگر طاقت دیدن این صحنه ها و تماس ها را نداشت تصمیم به طلاق گرفت. این در حالی بود که مرد جوان اصرار به بی اطلاعی داشت و حتی برای اثبات گفته هایش تصمیم گرفت به اداره پلیس برود اما سمانه حرف های او را نمی پذیرفت.

سمانه در دادگاه خانواده تهران به طرح شکایت پرداخت، این زن قبل از رسیدن روز دادگاه وسایلش را جمع کرد و همراه فرزندش به خانه پدری رفت. این در حالی بود که همه از این رفتار سیامک شوکه شده بودند.

زن مزاحم کیست؟

همزمان سیامک به اداره پلیس تهران رفت و از زن مزاحم شکایت کرد و از این که یک نفر برای او دسیسه چیده و حتی به خانه اش نیز نفوذ کرده بود صحبت کرد و تا کید داشت که با هیچ کسی دشمنی ندارد و نمی داند چه کسی این توطئه را برای او طراحی کرده است.

ما موران پلیس وارد عمل شدند و در نخستین مرحله

تحقیقات، شماره تلفن زن مزاحم را مورد بررسی قرار

دادند و به یک زن جوان که آمنه نام داشت رسیدند. آمنه به اداره پلیس احضار شد و وقتی فهمید با شماره تلفن همراه او برای یک مرد ایجاد مزاحمت شده است شو که شد و به ماموران گفت: چندی قبل یکی از دوستانم از من خواست تا سیم کارت مرا که از آن استفاده نمی کردم برای فعال کردن تبلت فرزندش به او بدهم و من هم سیم کارت را به دوستم که سمیرا نام دارد، دادم و از مزاحمت برای مرد جوان اطلاعی ندارم.

سیامک وقتی شنید زن مزاحم سمیرا نام دارد یک لحظه شو که شد اما باور نمی کرد خواهر زنش باعث این اتفاقات باشد و منتظر ماند تا پلیس، زن جوان را شناسایی کند.

به این ترتیب ماموران وارد عمل شدند و زن جوان را که سمیرا نام داشت شناسایی کردند و وقتی این زن در برابر سیامک قرار گرفت راز پنهان مزاحمت های خواهر زن جوان فاش شد.

سمانه وقتی شنید خواهرش در این مدت برای او دسیسه چیده تا زندگی اش به جدایی برسد شو که شد و با عصبانیت صحنه رو در روی با خواهرش را ترک کرد و از سیامک به خاطر شکاک بودنش عذر خواهی کرد.

حسادت زنانه

سمیرا وقتی راز مزاحمت هایش فاش شد در اعتراض گفت: در دوران جوانی عاشق سیامک بودم و وقتی دیدم او با خواهرم ازدواج کرد ضربه سنگینی خوردم و در این سال ها خودم را پشت یک نقاب پنهان کردم و از وقتی که خواهرزاده ام به دنیا آمد به خاطر نگهداری از او هر روز به خانه سیامک می رفتم و روز به روز حس حسادتم بیشتر می شد در حالی که زندگی و شرایط مالی من نسبت به خواهرم بهتر بود اما حس دوست داشتن و حسادت بر من غلبه کرد.

وی افزود: حسادت به زندگی خواهرم در کنار مرد مورد علاقه ام باعث شده بود تا دیگر قدرت فکر کردن را از دست بدهم و نمی دانم چطور این دسیسه ها به ذهنم رسید و روز هایی که به خانه خواهرم می رفتم لباس زنانه در اتاقشان می گذاشتم و با خواهرزاده ام به خانه خودم می رفتمیم که سمانه فکر کند در نبودم ما شوهرش با یک زن دیگر ارتباط دارد و وقتی فهمیدم خواهرم قصد جدایی دارد در دسرواهی گیر کرده بودم و حالا پشیمانم و نمی دانم چطور می توانم این اشتباه را جبران کنم. سیامک وقتی حرف های دختر عمویش را شنید در حضور باز پرس پرونده اعلام کرد که دیگر شکایتی از خواهر زنش ندارد و به این ترتیب سمیرا با قرار وثیقه آزاد شد.

بنا بر این گزارش پس از حدود یک سال، پرونده با توجه به رضایت شاکی و قبل از صدور کیفرخواست در دادسرای الهیه منخومه شد.

راز شوم قرارهای شبانه دختر ۱۶ ساله تهرانی

اصلاً بنفشه را نمی شناختم. مدتی بود با وانت کار می کردم و به همین خاطر شماره تلفن همراه مرا در پشت خود رو نوشته بودم. بنفشه خودش شماره تلفن مرا برداشت و با من تماس گرفت و این شروع آشنایی ما بود. او شب ها هنگامی که مادرش سر کار بود با من تماس می گرفت و با هم صحبت می کردیم. او با میل خودش چندین شب به ملاقات من آمد و شب ها به هم به پارک می رفتمیم اما حالا که پدرش متوجه این ماجرا شده است به دروغ می گوید من او را به دام انداخته و از او داده ام. وی ادامه داد: من حالا یک هفته است که در زندان ر جای شهر هستم و شب ها را کنار قاتل ها و اعدامی های می خوابم. دختر نوجوان با میل خودش با من تماس گرفت و رابطه برقرار کرد اما حالا با

وقتی ماجرا را از بنفشه پرسیدم او گفت که در دام شوم راننده وانت آزاد دیده است. با این شکایت، پرونده برای رسیدگی به شعبه ۱۱ دادگاه کیفری یک استان تهران فرستاده شد و با توجه به اظهارات دختر نوجوان قضات دستور دادند تا محسن بازداشت شود. پلیس با نشانی هایی که از دختر نوجوان گرفته بود راننده وانت را بازداشت کرد اما پسر جوان که آزاد دختر نوجوان را انکار کرد در دیور پای میز محاکمه ایستاد. در ابتدای جلسه، دختر نوجوان به تشریح شکایتش پرداخت و گفت: راننده وانت با من طرح دوستی ریخت و یک شب من را به بیرون دعوت کرد اما در خودرو اش مرا آزاد داد. به همین خاطر از او شکایت دارم. سپس متهم به دفاع از خود پرداخت و گفت: من

اسید پاشی وحشتناک توسط مرد بدبین



به او گفتم حاضر به رجوع نیستی و نمی خواهم دوباره با او زندگی کنم. او چندین بار با من تماس گرفت و وقتی پاسخ منفی شنید آخرین بار مرا تهدید به اسیدپاشی کرد اما من حرف های او را جدی نگرفتم. این زن گفت: آخرین بار به ملاقات پسر جوانی رفتم که به تازگی با او آشنا شده بودم. من و پسر جوان در حال قدم زدن در یکی از خیابان های شهر بودیم که یک باره شوهر سابقم را در حالی که سوار بر موتور بودم مقابل دیدم. او مایعی را به صورتم پاشید که به شدت سوختم و دنیا پیش چشمانم سیاه شد. من مرگ را به چشمانم دیدم اما معجزه آسازنده ماندم.

درخواست قصاص اسیدی

به دنبال اظهارات زن جوان، پلیس به ردیابی مرد حقوقدان پرداخت و وی را بازداشت کرد. فریبز اسیدپاشی را گردن گرفت و گفت به خاطر انتقام از همسر سابقش دست به چنین کاری زده است. پرونده این اسیدپاشی به شعبه دهم دادگاه کیفری یک استان تهران فرستاده شد تا مرد حقوقدان به زودی محاکمه شود. این در حالی است که زن جوان برای وی درخواست قصاص کرده است.

بررسی حوادث

تحلیل کارشناس

حسادت، سرطان ذهن های بیمار

دکتر رضا احمدی-روان شناس و استاد دانشگاه
حسادت به عنوان یک آسیب مهم روان شناختی اختلالات عمیقی در روابط اجتماعی و فردی انسان ها ایجاد می کند. روان شناسان و جامعه شناسان از حسادت به عنوان سرطان ذهن یاد می کنند افرادی که حسود هستند و این ویژگی را در شخصیت شان می بینیم افکار منفی دارند و به دلیل ترس و ناامنی و اضطراب مداوم احساسات منفی را به ذهن و روان خود منتقل می کنند و سپس به دیگران تعمیم می دهند. اغلب حسادت ها از روی عصبانیت شدید، تنفر، دلخوری و درماندگی در افرادی که شخصیت ضعیفی دارند شکل می گیرد. این اضطراب که حس منفی و مخرب را به دنبال دارد علاوه بر تخریب شخصیت، روابط فردی و اجتماعی را نیز مخدوش می کند. حسادت در روابط شغلی و خانوادگی نیز یک پدیده آسیب زا و خطرناک است و معمولاً افرادی که در محیط کار به یکدیگر حسادت می کنند بازدهی کاری پایینی دارند و به هیچ عنوان پیشرفت نمی کنند و در رفتار آن ها عصبانیت و توهین موج می زند. افراد حسود روابط اجتماعی و عاطفی ضعیفی دارند. آن ها دوستان و آشنایان خود را به راحتی از دست می دهند. حس حسادت مانع موفقیت و پیشرفت آن ها در خانواده و در همه عرصه های اجتماعی می شود. افراد حسود به دلیل از دست دادن روابط خانوادگی مدام در تنش و درگیری و نزاع با اعضای خانواده و حتی نزدیکان درجه یک خود هستند این افراد خود را مغرور می پندارند در حالی که در نگاه دیگران حقیر هستند. حسادت رفتار ناپسندی است که در همه جنبه ها موجب ناراحتی دیگران می شود این افراد تفکرات مثبت ندارند و نگاه شان به همه جوانب و مسائل مختلف منفی است. حسادت سبب تخریب زندگی اجتماعی می شود و افراد حسود هیچ گاه از روابط اجتماعی و خانوادگی شان لذت نمی برند این افراد اغلب شاد نیستند و مورد خشم و بی احترامی قرار می گیرند. در اغلب پرونده های هولناکی که در آن ها شاهد قتل و جنایت های درخشا هستیم حسادت نقش مهمی دارد به دلیل این که حسادت عامل شعله ور کردن آتش کینه و نفرت در وجود افراد است. یک فرد حسود سلامت جسمی خود را نیز به خطر می اندازد زیرا مدام تحت تاثیر فشار و استرس است و بیماری های فراوانی را به خود تحمیل می کند. افراد حسود در زندگی مشترک با شریک زندگی خود مدام در تنش به سر می برند نمی توانند به طرف مقابل خود اعتماد کنند. آن ها به دلیل خشم و کینه زودتر مرتکب جرم و جنایت می شوند و برخی از این افراد حتی تا آخر عمر احساس پشیمانی نمی کنند، به این دلیل که انتقام گرفتن را روشی صحیح می پندارند. حسادت سبب می شود این افراد مدام احساس تنهایی کنند زیرا رفتارشان دیگران را می رنجانند و به این ترتیب طرده می شوند این افراد به دلیل خشم و نفرتی که در وجودشان پرورش پیدا می کند مرتکب انتقام و قتل می شوند.



شکایتش مرا به در دسر انداخته است. من هرگز او را آزاد نداده بودم. با پایان اظهارات پسر جوان، قضات دختر نوجوان را به پزشکی قانونی فرستادند تا کارشناسان درباره آزار وی اظهار نظر کنند. بنابر این گزارش، با اظهار نظر کارشناسان پزشکی قانونی، قضات برای محسن حکم صادر می کنند.

رد پای ۲ مرد ناشناس

در مرگ مر موز زن تنها

علت تامه مرگ را روشن کنند. پلیس در گام بعدی از تحقیقات به پرس و جواز همسایه ها پرداخت و آن ها گفتند دو مرد را دیده بودند که با الهام رفت و آمد داشته اند. با اقبای این ماجرا پلیس به ردیابی دومرد جوان پرداخت اما هیچ ردی از آن ها به دست نیامد.

به این ترتیب با گذشت ۱۱ سال از مرگ مر موز الهام در حالی که گرگ مرگ این پرونده باز نشده بود، خانواده وی دیروز در شعبه ۱۱ دادگاه کیفری یک استان تهران حاضر شدند و درخواست کردند تا دیه وی از صندوق بیت المال به آن بپردازد.

وی به مأموران گفت: خواهر ناتنی ام مدتی پیش از همسرش جدا شد و به تنهایی در خانه اش زندگی می کرد. من گاهی به او سر می زدم. چند روز قبل با او تماس گرفتم اما پاسخم را نداد. من که نگران او شده بودم امروز مقابل در خانه اش رفتم و رنگ زدم اما کسی در را باز نکرد.

همسایه های می گویند دو مرد جوان به خانه خواهر ناتنی ام رفت و آمد داشته اند. من نگران الهام هستم و می ترسم بلایی سرش آمده باشد.

به دنبال اظهارات مرد جوان، پلیس، مقابل خانه زن تنها رفت و پس از شکستن قفل در با جسد متعفن این زن ۳۲ ساله روبرو شد. شواهد نشان می داد مدت زیادی از مرگ مر موز این زن گذشته است. جسد به پزشکی قانونی منتقل شد اما کارشناسان پزشکی قانونی به دلیل متلاشی شدن جسد نتوانستند

درباره آن از سر گرفته شود.